

مادر با لبخند گفت: «صبح بخیر
هاپو! وقت بیدار شدن و صبحانه
خوردن است.»

هاپو چشم‌هایش را باز کرد و
گفت: «صبحانه نمی‌خورم مامان!
دلم درد می‌کند.»

مادر دستش را روی پیشانی هاپو
گذاشت و گفت: «کمی هم گرمی.
بهتر است برایت درجه بگذارم.»





مجموعه‌ی ۷ جلدی

هایو و

دستانش



اریک هیل • ترجمه‌ی مژگان شیخی